

## ما و دیا لکتیک بحران در جامعه افغانی !

پیوند اجباری "سنت" با " مدرنیته" بزرگترین چالش در راه پیشرفت عمومی !

قسمت اول :



محمد امین فروتن

چنانچه خواننده گان ارجمند بویژه عزیزانی که با نوشتار ها و تحلیل های این حقیر آشنائی دارند میدانند و حس میکنند که این قلم همیشه بالخصوص آنگاهی که نارسائی ها و کوتاهی های زمامداران و حکمرانان را در مقطع حساسی از تاریخ جامعه ما نشانه میگیرم و به نقد می کشم ، چکیده ای از راه حل های مناسب را نیز بصورت فشرده و گاهی هم در لابلای نوشتارام مطرح می کنم . من باور عمیق دارم که اساسی ترین شاخص برای مشروعیت و یا هم عدم مشروعیت در شیوه ای از انتقاد کردن است . زیرا به باور من « انتقاد » باید از سر دلسوزی و حسن نیت کامل باشد ...به عبارت دیگر پوششی برای اعمال مخالفتهای صرفاً نژادی ، زبانی و کینه های شخصی نباشد در غیر اینصورت آنچه هست «**انتقام** » خواهد بود نه **انتقاد** . فرد یا گروهی که اساساً با سیستم حاکم مخالف اند وبدون ارأئیه و عرضه یک راه حل معقول استدلال میکنند که « بُز » را به دایره حلال یا « هلال » رهبری جامعه میتوانند برسانند ، بسیار نا محتمل است که یکسره با حسن نیت نارسائی ها و مشکلات جامعه را مطرح کنند . هر چند در تمامی عرصه های حضور مان موظفیم حرف ها و خواسته های این جماعت را نیز بشنویم اگر تجزیه و تحلیل کنیم چه بسا که حاوی رهنمود های مفید و آموختنی باشد ! که به قول معروف « خذالحق و لو من اهل الباطل ! » بنابر این اگر حسن نیت ، خیر خواهی و خلوص در کار نباشد محض «**هوا و نفس**» خواهد بود که با دریغ و تأسف جوهر « مشروعیت » را یکسره باطل میکند . از سوی دیگر «**انتقاد** » باید درونمایه منطقی و استدلالی را داشته باشد و در هر مورد باید توجه داشت که انتقاد کننده تا چه پایه روابط منطقی گفتمان مورد نظر را رعایت کرده و یاهم

مغائر با واقعیت های زمان ، شعار پراگنی ها و متلک بازی ها را برمنطق ، شعورو عقلانیت ترجیح داده است . این قلم بار ها نوشته و درصورت لازم گفته ام که گاهی ممکن است فرد یا جمع یا جریان و نهادی را از اساس قبول نداشته باشیم و یا هم گاهی ممکن است اصل و اساس مورد قبول ما باشد ، اما شیوه ها ، عملکرد ها و انحرافات و اشتباهات مورد انتقاد و حمله قرار گیرد باید دانست که بیان « **انتقاد** » در هر دو حوزه متفاوت است . مثلاً وقتی اساساً نوع سیستم حاکم کنونی بر جامعه افغانی را قبول داشته ایم و آنرا با تمامی کمبودی های که دارد سیستم مشروع و برخاسته از اراده مردم بنامیم ، نه میتوان و نباید در برابر آن چنان برخورد کرد که گویا اساس موجودیت و مشروعیت آنها را می خواهیم مورد حمله و اشکال و تخریب قرار دهیم . خلط این دو حوزه و این دو مرز باعث شده است که اغلب انتقاداتی که باید متوجه اساسات سیستم حاکم باشد با انتقاداتی که متوجه اعمال و اشتباهات طبیعی افراد میباشد هیچگونه فاصله نداشته باشد . از سوی دیگر در هرگونه **انتقاد** ما از یک نهاد اعم از حقوقی و حقیقی باید بر اطلاعات دقیق و مطمئن هر دو روی سبکه یعنی نقاط مثبت و منفی را مورد تحلیل و ارزیابی دلسوزانه و بدور از هرگونه غرض و مرضی بررسی کرده باشد و به قول معروف « **عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگویی!** » در غیر این اسلوب ممکن است وجوه منفی ، بسیار منفی تر و بدتر از آنچه واقعاً هست جلوه کنند و با حذف جلوه ها و جنبه های مثبت بصورتی دیگر در آید . از همه مهمتر این که دردیالکتیک یا **گفتمان نقد** باید اتهام یا گناه به اندازه خودش مطرح شود ، زیرا از **گاه** ، **کوه** ساختن و جزئیات را بزرگ ساختن ، و برخلاف نادیده گرفتن اساسات و آنعه موازینی که در ساختار کالبد اصلی یک جامعه بویژه در امر ملت سازی جوامع پس از جنگ منجمله افغانستان نقش مهمی را بازی میکنند خطایی است فاحش و پامال کننده هر نوع هویت و مشروعیت سیاسی. اکنون که همه این مؤلفه های برای براه انداختن یک **گفتمان** سالم را مورد بررسی قرار دادیم با این اصل که حق « **انتقاد** » و البته نه « **انتقام** » را همواره محفوظ میدانم و هیچ مقامی و نهادی جز اصول و برداشت های روشن علمی نه میتواند این حق **انتقاد** را محدود و سلب کند با توشه ناچیز علمی ای که دارم این معادله را به بحث میگیرم . هرچند باز هم میتوان وجوه تمایز تضعیف و انتقاد و انتقام را شکافت . اما سخن را با کلامی چند و ارائیه ضروری ترین مؤلفه های که محور اصلی بحران و فاجعه در میهن ما را تشکیل میدهند به پایان میبریم

**چالش جامعه جهانی و تجربه ای شگفت در جهان معاصر، پیوند اجباری سنت با مدرنیته**

!

در جایی نوشته بودم که حتی اگر همه « مدافعان وضع موجود » متحد شوند تا با تعبیه نام ها و پسوند های مشهور و تاریخی همچون ، دموکراسی ، جمهوریت ، و حتی اسلامی را در جامه و فلتر ارتدکسی مافیای معاصر جابجا سازند نه میتوانند هویت و ماهیت رژیم حاکم بر جامعه افغانی را با آب مشروعیت سیاسی و ملی تطهیر سازند .

البته با این دالر های مفتکی که روح شان شاد باد !! خواهند توانیست برخی از « " سیا " سیون » بی سابقه و سابقه دار جامعه مجروح ما را بصورت مصنوعی و مؤقت دلجوئی کنند اما در عین حال مطمئن باشند که هنوز هم منتقدان بی پروا و اصلاح طلبی دارند آنانی که به مثابه روشنفکران متعهد به ارزشهای تاریخی و عقیدتی جامعه ما اصلاحات ساختاری و بنیادی در جامعه را به مثابه یک نسخه قابل عمل پیشنهاد مینمایند .

چنانچه از این قلم بارها ملاحظه فرموده اید از همان اول یا از نخستین روزهای تدویرکنفرانس اول موسوم به کنفرانس « بن » بصورت مصنوعی و کاریکاتوری و درحالیکه هیچگونه تعریف روشنی از ترور و « تروریزم » درمیان کشورهای ائتلاف جهانی ضد تروریزم وجود نداشت بدون یک محاسبه و ارزیابی دقیق علمی و تاریخی بصورت عاجل و بصورت مافیائی بنیاد یک نهادی بنام « اداره ء مؤقت افغانستان » نهاده شد . واقعیت درد ناک و تلخ در جامعه ما نیز حکایت از این دارد که در نخستین نطفه گذاری ی که بنام " اداره مؤقت افغانستان " در تاریخ کشور ما سر بلند کرد با نگاه اقتصادی و مالی به مسأله تروریزم و دهشت گردی نیز نگریسته شد و این موضوع سبب گردید تا همین بینیش معیوب تجاری که از جهان بینی مادی و شرک آلود برخاسته است بر ستون فقرات و تمامی زوایای تاریخ پرشکوه افغانها سایه افگند و آرام ، آرام بویژه در چند سال اخیر سر تاسر جامعه فقیر ما را با ترزریق زهر امتیازات مادی از حرکت در آورد . باید اذعان کرد که با شناسائی بازیگران محوری و محور های کلیدی نخستین گردهم آئی که بنام کنفرانس اول بن تشکیل شده بود کمک میکند تا بتوانیم در پرتو آن نگرانی ها و اغراض اصلی کشور های شامل در ائتلاف جهانی ضد تروریزم را شناسائی کنیم و چالش های عمده سیستمی را که با گذشت یک دهه از عمر سیاسی و با ترزریق و سرازیر ساختن هزاران میلیون دالر به افغانستان پیشبینی نمائیم .

## تأملی بر قرائت اقتدارگرایانه و اشرافی از مؤلفه عدالت

در نظام های سیاسی جهان یکی از مهمترین مسائل و شاید پروبلماتیک اصلی آنها تعیین نسبت مشروعیت با مؤلفه بنام عدالت است . آنچه که در این میان حائز اهمیت است مؤلفه عدالت به عنوان عامل مشروعیت و نه کار آمدی است . تجربه تاریخی کشور ما و دیگر جوامع شرقی نیز نشان داده

است که مشروعیت بدون **تحقق عدالت** همه جانبه قابل بقا و دوام نیست ، درست به همین دلیل است که تحقق اصلاحات ساختاری و بنیادی در جامعه افغانی نیازمند عطف توجه به مؤلفه **عدالت** است ، به باور من تنها با برداشتن چنین گام است که خطر باز تولید و گسترش خشونت و نابرابری عمومی را به گونه ریشه ای مورد نشانه قرار می دهند . باید اکیداً توجه داشت که در بافتهای مختلف اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی مفهوم **عدالت** میتواند قبض و بسط پیدا کند . در واقع مؤلفه ای بنام **عدالت** یک مقوله بسیط و ساده غیر تاریخی و انتزاعی نیست ، ای بسی رفتار های که در شرائط خاص تاریخی رفتار های عادلانه تلقی شوند و در شرائط دیگری ، رفتار های ظالمانه و نابرابر اعلام گردند ، زیرا فلسفه تساوی عمومی افراد ، قبائل ، ملل و حذف تمایزات و اختصاصات نسبی ، نژادی طبقاتی و غیره در جوامع سنتی و مذهبی منجمله افغانستان آنچنانکه بصورت یک توصیه اخلاقی در لباس تغییرات و بیانات ادبی و عاطفی بصورت یک اندرز " سیا " ستمدارانه **بورژوازی به عقل آمده معاصر !** شنیده میشوند مطرح نیست ، بلکه مسأله تساوی عمومی همه انسان ها باید به مثابه یک واقعیت عینی و علمی و بصورت قطعی بیان گردد و لزوماً باید بر مبنای یک مکتب فکری و اعتقادی استوار باشد . ...

ادامه دارد

یار زنده صحبت باقی

اول جنوری سال ۲۰۱۲ میلادی

## درد های کهن و لاف درمانی های مزمن !

**ما و دیا لکتیک بحران در جامعه افغانی !**

پیوسته به گذشته :

قسمت دوم :

چنانچه قبلاً نیز اشارتاً به عرض رساندم ، مسأله تساوی عمومی همه انسان ها باید به مثابه یک واقعیت عینی و علمی و بصورت قطعی بیان گردد و لزوماً باید بر مبنای یک مکتب فکری و اعتقادی استوار باشد و در فلسفه خلقت و آفرینش نیز به همه انسان ها اعلام نماید که « انسان ها باهم برابر اند » نه اینکه باید برابر باشند . یعنی برابر بوده اند ، مگر بادریغ و تأسف فراوان که در زیر ستم جباران و فئدران تاریخ نابرابر ساخته شده اند . فرق این دو مفهوم یعنی **" برا براند "** و **" باید برابر باشند "**

اینست که اولی یک واقعیت طبیعتاً علمی ، فلسفی و توحیدی است دومی یک آرزو و یک حکم اخلاقی و یا عاطفی و معلول تزکیه و تلطیف روح بشری . اولی یک واقعیت و حقیقت مسلم تاریخ است حال آنکه واقعیت دوم یک مصلحت اجتماعی و سیاسی پنداشته میشود . چنین است که برابری عمومی منجمله عدالت اجتماعی در فلسفه توحید مبتنی بر " فلسفه خلقت " و آفرینش انسان و بر یک جهان بینی معینی بنام توحید و جهان که لزوماً هویت و زندگی تاریخی انسان را نیز احتوی میکند منشأ می گیرد . از آنجائیکه مسائل و مباحث مربوط به جامعه و رنج دیده ما آنچنان باهم گره خورده اند که تجزیه و تحلیل و بحث در پیرامون هریکی از آن ، بدون طرح دیگری نتیجه را ناقص و ناهنجار و نا هم آهنگ می سازد. زیرا چنانچه قبلاً نیز اشاره نمودیم در فلسفه سیاسی و علوم جامعه شناسی روح مطالعه و ریشه یابی « کلیت و مناسبات عمومی جامعه » با اضافه کنکاش فرهنگ و تمدن ملتها موج میزند یک محقق و تحلیل گر علوم سیاسی را مؤظف میسازد تا حین گشودن باب هریکی از مباحث کلان اجتماعی به شاخه های جانبی آن نیز بصورت مختصر بپردازد . بنابر این بحث از **آزادی** با همان اندازه ای که با ارزشها و اخلاق و فرهنگ ارتباط دارد با مؤلفه **عدالت** نیز مرتبط است . **آزادی** ، اعطای حوزه امکان عمل و اندیشه و فعالیت مرکب و پیچیده فرد در جامعه است . بنابراین بحث **آزادی** ، یکی از مقولات اساسی فلسفه تاریخ بشمار میرود مگر باید جولانگاه و تجلیگاه و حدود و ثغور آنرا نیز برویت ملاک های برخاسته از متن تاریخی یک جامعه تعیین و تثبیت کرد . مسلماً شرائط فرهنگی ، تربیتی ، اخلاق و رشد فکری و معنوی جامعه ، مشخصات و مختصات آنرا ترسیم و تحدید میکند ، ولی هرگز نه میتوان مقوله **آزادی** را در حد یک نیاز و ضرورت مسلم و بایسته بشری ، انکار نمود و یا آنرا نادیده انگاشت . زیرا آزادی است که زندگی را از حالت یکنواختی ، انجماد و سکون رهائی می بخشد و نیاز انسان به آن مانند نیاز به هوا و تنفس است . زیرا در غیر این صورت آزادی ، آوارگی است و تبدیل شدن به پوچی و سرگردانی ، که می با یست به بند رژیم های گونا گون تو تالیتر اسیر شود هر چند تو تالیتر ایدئولوژیک ، مذهبی یا شبه ملی و یا در بند رژیم های سرمایه داری مافیائی و شبه دموکراتیک در آمده باشد . بنابر این به هیچ وجه نباید **مؤلفه آزادی** را به بهانه های واهی و منطق بنی اسرائیلی مانند امنیت صد در صدی!! و شریعت مورد دلخواه خویش و یا هم ایجاد جامعه بدون طبقات !! تعطیل و یاهم ذبح نمود . بنابر این بحث آزادی یکی از مقولات اساسی فلسفه تاریخ است ، چنانچه قبلاً متذکر گردیدیم باید جولانگاه و تجلیگاه ، ثغور و حدود آنرا با فورمول های علمی دریافت نمود . بدون شک که این فورمولها همانا ملاک های آزادی شغل و مسکن ، آزادی عقیده ، آزادی بیان ، آزادی قلم ، آزادی مذاهب و اقلیتها و غیره انواعی از آزادی های مدنی و سیاسی اند که در مظاهر نهاد های منسجم تشکیلاتی مدرن باید درذیل یک سیستم کار آمد سیاسی و اجتماعی بدانها پاسخ داده شود .

خلاصه اینکه آزادی به عنوان یک ودیعه و مقوله کلی است که « خدا انسان را آزاد آفریده و بنده دیگری نباید باشد ! » مؤید یک اصل اساسی در دین اسلام است که خود به مثابه منبع و مصدر بسیاری از اصول و فروع در جامعه بشری شناخته می شود . با تکیه بر همین اصل است که احترام به حیثیت و مقام انسان با هر عقیده و مسلکی محفوظ و قابل دفاع است . و این چنین است که در حاکمیت یا حکومت ، تضمین آزادی از اهم و عمده اموری است که یک گروه ، یا حزب یا ایدئولوژی حاکم ناگزیر از پذیرش و تحقق آن است ، بدون شک هرگاه سیستم حاکمی ، در کسوت نهادی بنام حزب ، دولت و دسته ای یاهر اسمی که مرتبط به سیستم مشخص وبسته ای از تفکر فلسفی و معرفت معینی باشد و در عین حال قائل به ایجاد چهار چوب های خاصی برای فکرکردن ، مقررات و مرزبندی قالبی بسازند و در حوزه های فرهنگی و علمی جامعه محدودیت ها و دستور نامه صادرکنند ، باید دانست که آنجا و آنگاه « آزادی » به معنی واقعی کلیمه قربانی شده است . کاملاً طبیعی است که در چنین شرایط زمامداران به جای عرضه اندیشه اصلاحات ساختاری در جامعه بخاطر حفظ سیستمی به مخالفان طبیعی خود « باج » می دهند و نه تنها با « باج » دادن و فراهم آوری امکانات برای مخالفان سیاسی خویش صلح واقعی و راستین را در جامعه برقرار نه میگردد ، بلکه تمامی غرا نزمهکی از قدرت خواهی و ثروت اندوزی بصورتجرائم گذشته درکالبد های تتومند زورمندان بصورت وحشیانه و مهارناشدنی سربلند میکنند . که چنین وضعیت آشفته درجامعه سنتی محصول پیوند مصنوعی و اجباری غالباً بیمارگونه ای از « سنت » با « مدرنیته و شبه تجدد » است . این گروهی از شبه روشنفکران مصنوعی و تسخیر شده نیز که در کتگوری های بی شماری از شبه انتلیکتوئل ها ! مانند داکتر ، انجنیر ، استاد پوهنتون ، روزنامه نویس ، قاضی ، نویسنده و کارمندان اداری پس از یک دوره مختصر آموزش و پرورش مافیائی در صفی از مستحقان و دارای توانمندی های مصنوعی درکارباز سازی و پیشرفت جامعه ایستاده و گماشته شده اند با داشتن مدرک های جعلی و یا هم نامشروع دانشگاهی در زیر شعار « کار برای اهل کار » خود را دارای توانمندی و اهلیت کارمی شمارند ، بدون شک که این جماعت پادو های واقعی و جانشینان راستین جهان سرمایه داری در جوامع شرقی منجمله کشور ما افغانستان جنگ زده اند .

وقتی جامعه سنتی باید بدون پیمودن راه طولانی تمدن و تجدد بصورت مصنوعی و اجباری به یک جامعه شبه متجدد انتقال یابد ، یک کشورکلاسیک و بازار مصرفی کار با یافتن صد ها شغل تخصصی و غیر تخصصی ، با مسؤلیت البته بر مبنای تخنیک مدرن بویژه تکنولوژی معاصر کمپیوتری پدید می آید که احتیاج به آدم های ساخته شده و مهره های تربیت شده برای همین کار دارند و طبیعی است که همان پادوهای راستین !! ، جامعه شناسان تسخیری و مدرک دار!! مناسب ترین و در عین حال کتله ای با کفایت مصنوعی برای این پروژه استعماری بشمار می آیند . و این ها اند که به مثابه آرتش

بوروکراتیک اعم از بلند ترین مقامات شبه دولتی و حتی اپوزسیون شبه مدرن " مسلح و غیر مسلح " عمل می کنند .

چنانچه در این آشفته بازار از چگونگی مرحله انتقال اجباری از **سنت** به **شبه تجدد** و انواع به اصطلاح روشنفکرانی سخن گفتیم که منتظراند تا با چراغ سبز مشارکت در امتیازات ، بصورت داو طلبانه و محض برای بدست آوردن رضایت غول سرمایه داری جهانی معاصرکه در جامه پینه خورده و رنگین « ائتلاف جهانی ضد تروریسم » سرنوشت مردم فقیر و جنگزده افغانستان را در دست گرفته اند به حرکت بیایند و یاهم برای رسیدن به یک رتبه برتر و دریافت مواجب بیشتر مادی مانند میمون ها ی ناطقی که با هزاران راز و نیاز !! مافیائی مدرک ها و شهادت نامه های جعلی که به مهر و دستخط مبارکه ء !! فلان انستیتیوت بین المللی بویژه انستیتیوت های امنیتی و اطلاعاتی تحقیقاتی از جنس « استراتژیکی » که بنام مریدان صادق و کارشناسان جوامع پس از جنگ برای چنین مهره های مطلوب خویش صادر می فرمائند ، بدست آورند و آنرا به مثابه وثیقه معتبر چانه زنی سیاسی در برابر رقیبان اش مورد استفاده قرار میدهند . **البته بجا خواهد بود ان جماعتی از روشنفکران تریاکی و مافیائی** نیز فراموش نشود که هر روز محفلی ، مجلسی و حزبی را برای متقاعد ساختن اهرم های اصلی قدرت برای تکرار این پدیده دردناک در تاریخ کشورهای عقب مانده منجمله افغانستان که نسبت به هر مهره دیگری وظائف محوله استعماری را به وجه احسن انجام خواهند داد برپا میدارند و گرد هم می آیند .

البته باید گفت که معمولاً کادر رهبری و مرکزی شان نه یک چند بیشتر بلکه چندین برابر اضافه تر از سمپاتها و هواداران شان است .! جالب و سخت شگفت انگیز است که در بستر همین فرهنگ مصرفی در جامعه ما چنانچه قبلاً در باب یک عده شبه روشنفکران و عملی بوروکراتیک سیستم حاکم مافیائی تذکر دادیم این جماعتی از روشنفکران تریاکی!! نیز برای فروکش کردن عاجل و مؤقت غریزه قدرت خواهی و شهرت طلبی که زمانی از مقربان دربار!! و جزی از مهره های اصلی محسوب می شدند مگر به دلائل پنهان و آشکار در جامعه به انبار داغمه منتقل گردیدند از همان فورمول بندی های حاکم بر سیستم مافیائی پیروی مینمایند . چنانچه همین اکنون می بینیم پس از انتشار گزارش معنا دار و هدایت شده ای از سوی اهرم های اصلی قدرت که گویا آقای کرزی طی یک توافق سری با اپوزسیون تن به تغییر قانون اساسی داده و بجای نظام " ریأ " ستی نظام پارلمانی را بوجود خواهند آورد و آقای کرزی که از مدت پیش از یک دهه در رأس نظام قرار دارد و مطابق با احکام قانون اساسی افغانستان نه میتواند بیش از دو دوره زمام امور جامعه را داشته باشد لهذا با پذیرش مقام نخست وزیری به عمر نظام مافیائی حاکم ادامه خواهد بخشید . !! در راستای چنین معادلات مجهول و معیوب بود که برای آقای

حامد کرزی به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم افغانستان ! یک کنفرانس مطبوعاتی تلویزیونی از سوی شبکه های باز هم آزاد و نیمه آزاد ترتیب داده شد که حاصل تمامی این گفتگوی تلویزیونی بیشتر بر مسأله آینده کشور و سرنوشت جلالتمآب کرزی می چرخید ، نخستین مسأله ای که برمبنای همان شائعات استوار بود مسأله تغییر نظام ریاستی به نظام پارلمانی در قانون اساسی افغانستان بوده که گویا آقای کرزی طی یک معامله با مخالفین داخلی یا همان اپوزسیون رسمی خواهان نظام پارلمانی شده است !!، آقای حامد کرزی با صراحت تمام خاطر نشان ساختند که از نظر وی حد اقل برای ده سال دیگر نیز نظام ریاستی یا سیستم " ریأ " ستی مناسب حال کشور ویران شده افغانستان است ، دومین مسأله ای که وی به عنوان بابای آینده ملت !! صفات رئیس جمهور آینده افغانستان را بیان کرد ، همانا صفاتی بوده که جلالتمآب شان توانیسته است در طول مدت ده سال تمام به صورت کاذبانه و دروغین در خود بوجود بیاورد و اکنون در روزگاری که دوره ریاست جمهوری اش روبه اختتام است آنرا برخ همه شهروندان و جهانیان می کشد . در دوران آمادگی برای چنین گفتگوها ی تلویزیونی بود که برخی از همان بوروکرات های داغمه سابق گردهم آمدند و برای اینکه « بُزُ » مسابقه قدرت کاذب را به دایره حلال برسانند به عنوان تشکیلات عریض و طویلی با نام های فلان جبهه و فلان ائتلاف و فلان سازمان سرتاسری و غیره اعلام نمودند و در شائعات چوک شهر کابل پذیرفتند که سرنوشت آینده مملکت تنها با آنها تعلق دارد . جالب و سخت مسخره آمیز آنجا و آنگاه بود که حضرات کدر رهبرئی چنین ائتلاف ها چنانچه قبلاً خاطر نشان ساختیم به اساس همان فورمول ها وظایبده های که هرکسی و هر « بنده دیناری » بتواند غریزه های از قدرت خواهی و ثروت اندوزی را در این بازار مکاره سیاسی اشباع سازند در نخستین جرقه های از ظهور شان بنام لشکری از سخنگویان فلان سازمان و جبهه ، شعار عدالت ، استقلال و آزادی مردم افغانستان را اعلام کردند و ملاک و میزان عدالت را هم همان عدالت معروف به « عدالت انوشیروانی » که همه را یکسان از تیغ می گذراند و سر می بُریدند و عدالت در ظلم راهم تحقق نوعی از عدالت می دانیستند !! ، قرار دادند . طبیعی است که حمایت مافیای مذهبی و دایناسور های خود باخته جامعه نیز چنین شعار های مقدسه بازار مکاره « سیا » سی را پسندیدند و از آن حمایت کردند . آنچه می خواهم بدان اشاره کنم این است که نفس وجود واقیعت های چون فقر، نابرابری ، تناقض طبقاتی ، استثمار و استثمار ، خیانت و یا هم انحطاط در بطن یک جامعه ، عامل حرکت و دگر گونی نیست بلکه احساس فقر و ظلم و بی عدالتی مؤجبات تحول و اصلاحات ساختاری را فراهم میکنند . لهذا میتوان گفت تا آگاهی عمومی نسبت به واقیعت های تلخ و شرین و سیاه و سفید زندگی اجتماعی در وجدان عمومی جامعه پدید نیاید ، یک جامعه جنگ زده مانند جامعه افغانی میتواند با پنهان داشتن همه ء این عقده ها و بیماری های اجتماعی را در بطن خویش ، به زندگی بسته و زمستانی بصورت مستمر و در امتداد یک تاریخ طولانی ادامه دهد ، چنانچه بسیاری از جوامع بشری را در تاریخ گذشته و معاصر جهان دیده ایم



و می بینیم که در یک مرحله ای تاریخی ایستاده اند و جبر تاریخ بویژه آنگاه که نگبانان آن با فقدان درک حساسیت زمان اجتماعی همانا شبه روشنفکران خود غرض بوده است با پیمودن هزاران سال راه و حرکت ، به هیچگونه پیشرفت اجتماعی و فرهنگی نائل نیا مده اند .

آنچه که چنین فاصله ها میان حقیقت و واقعیت های دردناک موجود را بصورت مصنوعی پُر می کنند ، و در یک جامعه سنتی از قبیل جامعه افغانی به عنوان مجرب ترین نسخه درمان درد های کهن و مزمن در تاریخ جوامع عقب نگاهداشته شده معرفی گردیده است همانا رو آوردن به شعار های تو خالی و لاف زدن های بی مسؤلیت اند که متأسفانه در قرن بیست و یکم نیز بزرگترین منابع و مراجع قدرت کاذب آنرا در راه بخواب بردن ملتها بکار می برند . چنانچه همه ما شنیدیم و دیدیم که چگونه از بلند رتبه ترین رجال مملکت در فضای نا متناسب و متوصل به ارقام شاید درست!! مگر با استفاده ابزاری ! از چنین پیشرفت مصنوعی افغانستان سخن به میان می آورد و میگوید که ذخیره ارزی ما از صدو هشتاد میلیون دالر به شش هزار و سه صد میلیون دالر ارتقا یافته است . !! چه ارقامی خامی و با چه زبان کودکانه ای ؟

دانشمندی میگوید هرکسی به اندازه توان و برنامه ریزی، مصرف اش ثروتمنداست نه به اندازه داشتن اش! جناب آقای کرزی رئیس جمهور محترم شرکت مافیائی بنام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » که در فضای نشه آور قدرت فاسد " سیا" سی تصور می فرمائید که شاید بتوان با این ارقام بازی های ابزاری واقعیت های دردناکی در جامعه فقیر و جنگزده ما راکه هر صبح و شام مانند آفتاب ناامیدی برهرگلبه و هرکوخ از بینوایان البته نه «کاخ های مرمین ثروتمندان و غارتگران» مافیائی ، پیام آور درد و غم اند ، مانند گذشته با « آ وراد و اذکار شبه استخاره ! » ، ویا هم افکار بیمار ساخته شده عامه را با شیوه لاف زنی هادرمان بخشید ، سخت در اشتباه اید.

ياهو يار زنده صحبت باقى

هشتم - جنوری سال

۲۰۱۲